

تأملی بر مقاله «در باره جامعه‌شناسی مردم‌مدار» و نسبت آن با علوم اجتماعی در ایران

محمدجواد اسماعیلی

(تاریخ دریافت ۸۷/۸/۲۲، تاریخ پذیرش ۸۸/۱۰/۳۰)

مقدمه

مایکل بوراوی، قائم‌مقام انجمن جامعه‌شناسی در آمریکا در تیر ماه سال ۱۳۸۷ سفری به ایران داشت. در همین زمینه، مقاله‌ای از وی در مجله انجمن جامعه‌شناسی ایران به چاپ رسید. بوراوی چهار نوع وظیفه جامعه‌شناسی را در قالب چهار نوع جامعه‌شناسی به قرار زیر طبقه‌بندی نموده است: جامعه‌شناسی سیاست‌گذار که در خدمت هدفی است که کار فرمایش تعیین می‌کند و در صدد است که یا با ارائه داده‌های اجتماعی برای مشکلات سفارش داده شده راه‌حل‌هایی بیابد و یا به راه‌حل‌های موجود مشروعیت علمی ببخشد. مقصود بوراوی از جامعه‌شناسی مردم‌مدار آن علمی است که دغدغه‌اش «گروه‌های مردمی» و روشش آمیختن با آنان است. جامعه‌شناسی مردم‌مدار، برعکس گفت‌وگویی دوطرفه بین جامعه‌شناس و گروه‌های مردمی شکل می‌گیرد. جامعه‌شناسی مردم‌مدار اغلب به شکل‌گیری ارزش‌ها و اهدافی منتهی می‌شود که به طور خودبه‌خودی مقصود نظر طرفین گفت‌وگو نبوده است. جامعه‌شناسی حرفه‌ای که روش‌های صحیح و آزموده شده را به همراه چارچوب‌های مفهومی مناسب در اختیار سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی قرار می‌دهد و در پایان، می‌توان به وظیفه جامعه‌شناسی انتقادی اشاره نمود که همان صحت و سقم مفاهیم و فرضیه‌های هنجاری و توصیفی جامعه‌شناسی حرفه‌ای را

مورد بررسی قرار می‌دهد. (بوراوی، ۱۶۸ و ۱۷۴-۱۷۵: ۱۳۸۷). اندیشه‌محوری بوراوی در مقاله، «بازگشت به گروه‌های مردمی» از طریق جامعه‌شناسی مردم‌مدار است.

هر متن، مفهوم و مسئله نظری که اندیشمندان ارائه می‌دهند در زمینه و شرایط تاریخی-فرهنگی معینی معنا پیدا می‌کند که انتقال آن متن^۱، همراه با انتقال زمینه^۲ آن متن نمی‌باشد. در این نوشتار، از منظر وبری، به سنجش و بازتعریف ایده بوراوی پرداخته و مدعای خود را بدین‌گونه طرح می‌کنیم: بازتعریف و تأسیس جامعه‌شناسی مردم‌مدار تنها براساس جامعه‌شناسی حرفه‌ای میسر است.

۱. بوراوی در دعوت اصحاب علوم اجتماعی ایرانی به جامعه‌شناسی مردم‌مدار، به مبانی معرفتی، اجتماعی و فرهنگی انتقال ایده خود، آن‌چنان که بایسته و شایسته است، توجه لازم را مبذول نمی‌دارد و گزاره‌هایی را مبنای کار خود قرار می‌دهد که تعمیم آن به جامعه ایران محل تردید است: در سال‌های اخیر، جامعه‌شناسی بیشتر به چپ‌گرایش داشته و مردم و دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، بیشتر به راست (بوراوی ۱۷۰). توجه و تأکید در جامعه‌شناسی مردم‌مدار تا حدی واکنش و پاسخ به خصوصی‌سازی همه چیز است و از این‌رو، پویایی جامعه‌شناسی مردم‌مدار منوط است به احیا ایده «مردم و خیر همگانی» (۱۷۲ همان)؛ لذا اکنون وقت آن رسیده که دانش خود را به میان کسانی ببریم که آن را از ایشان وام گرفته بودیم (همان ۱۷۰). یا بوراوی در جای دیگر مقاله خود چنین می‌نویسد: «جامعه‌شناسی حرفه‌ای هم‌اکنون دیگر به حد اعلای کمال خود رسیده و دیگر وقت آن است که به ریشه‌های مدنی خود بازگردد» (همان، ۱۸۷).

بدین ترتیب، گزاره‌هایی که از طرف بوراوی در سطور بالا آورده شد، بیانگر آن است که او با توجه به مناقشات و وضعیت معرفتی و اجتماعی جامعه آمریکا و اروپا، به ضرورت «جامعه‌شناسی مردم‌مدار» رسیده است. منتهی، بوراوی در اشاعه جامعه‌شناسی مردم‌مدار به مبانی و پیش‌فرض‌های معرفتی و اجتماعی و سیاسی تز خود در ایران توجه کافی را مبذول نداشته و کمتر به این نکته توجه داشته که علوم اجتماعی در ایران در این لحظه تاریخی معین چگونه است و چه روندی را تاکنون پیموده است. در شرایطی که اصحاب علوم اجتماعی در ایران، بیشتر به کارمندان بوروکرات مبدل شده‌اند تا متفکران پژوهش‌گر مولد دانش، چگونه می‌توان از «گفت‌وگوی دوطرفه» بین جامعه‌شناس و گروه‌های مردمی سخن گفت؟ (همان، ۱۷۵). به علاوه، علوم اجتماعی در ایران، در بدو امر، چندان هم ریشه‌های مدنی نداشته که بخواهیم به آن بازگردیم. تأسیس نهادین علوم اجتماعی حاصل شکست خوردگان حوزه سیاست و لذا از همان ابتدا، علوم اجتماعی در نقش زایده و طفیلی قدرت بوده است (توفیق ۱۳۸۶ و ارمکی ۱۳۸۶، ۱۳۷۹).

1. Text

2. Context

جواد طباطبایی و علی مرادی به درستی تأکید دارند که علوم اجتماعی جدید به دنبال تحولی در بنیادهای معرفت‌شناختی فلسفه در مغرب زمین استوار شده است. در واپسین سال‌های سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم، مقام دانشگاه و مرتبه دانش‌های جدید از موضوعات بحث‌های فلسفی بود. به‌طور مثال، در مقاله‌های کانت با عنوان «مجادله درباره دانشکده» و نوشته شلایر ماخر با عنوان «فرصت فکر کردن درباره دانشگاه» (۱۸۰۸). از مجرای همین بحث‌های نظری، شالوده استواری برای دانش جدید و نهادهای آن فراهم آمد (طباطبایی ۱۳۷۷: ۲۹ و مرادی، ۱۳۸۸). اما تاریخ‌اندیشه در ایران معاصر، تاریخ بی‌تفاوتی به بحث در «مبانی» است که منجر شده در نظام دانش دانشگاه، دستگاه مفاهیم فاقد مبنا (تأکید از ما) شکل گیرد طباطبایی، ۳۸، ۱۴، ۷: ۱۳۸۲).

در چنین زمینه معرفتی، آیا علوم اجتماعی در ایران بیش از هر چیز، به «جامعه‌شناسی مردم‌مدار» نیاز دارد؟ آیا می‌توان از تأسیس - معرفت‌شناسانه و نه سازمانی - جامعه‌شناسی (حرفه‌ای) ایران سخت گفت؟ آیا به مفهوم کانتی کلمه، در شرایط امکان علوم اجتماعی هستیم؟ ۲. بوراوی در قالب سنت مارکسیستی معتقد است که جامعه‌شناسی هم علم است و هم نیروی اخلاقی و سیاسی، که جامعه‌شناسی مردم‌مدار بر دومی تأکید دارد. بی‌شک، جامعه‌شناسی علمی، اخلاقی هم است. اما می‌توان ایده جامعه‌شناسی به‌منزله نیروی اخلاقی و سیاسی را براساس فلسفه اخلاق کانت و نظریه اخلاق مسئولیت ویر نیز بازتعریف و بازسازی کرد. کانت، انسان را غایت بالذات معرفی می‌کند: «به شیوه‌ای عمل کن که همواره انسان را، خواه در قالب شخص خود یا هیئت شخص دیگر، چونان نه‌فقط وسیله، بلکه در عین حال غایت ببینی (به‌نقل از گلدمن، ۱۳۸۱: ۲۱۸).

در راستای اخلاق کانتی، و بر از اخلاق مسئولیت سخن می‌گوید که ناظر است بر سنجش پیامدهای پیش‌بینی شده و بالاخص پیش‌بینی نشده اعمال مبتنی بر ارزش‌های غایی و مطلق (وبر، ۱۳۷۶: ۱۳۵ - ۱۴۰، ۱۳۸۴: ۳۶ - ۴۰). و بر مقاله «معنای بی‌طرفی اخلاقی در جامعه‌شناسی و اقتصاد» را با این گزاره آغاز می‌کند که به‌طور منطقی باید میان قضاوت‌های ارزشی علمی جانبدارانه و تحلیل علمی (تجربی) مبتنی بر واقعیات فرق نهاد. و بر در مقاله «عینیت در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی» تذکر می‌دهد که منظور از تحلیل علمی (تجربی) غیر ارزش‌دوارانه به معنای بی‌تفاوتی اخلاقی نیست. بی‌تفاوتی اخلاقی با بی‌طرفی اخلاقی فرق دارد و مفهوم عینیت نیز، تعبیر دومی را مدنظر دارد. و بر در همین زمینه این‌طور می‌نویسد: ما هرگز مخالفی با بیان روشن و حد مرزدار آرمان‌های شخصی در بحث نداریم. ایستار بی‌تفاوتی اخلاقی هیچ ربطی به «عینیت» ندارد (وبر، ۱۳۸۴: ۱۰۰). لذا، نمی‌توان هم‌صدا با بوراوی گفت که «جامعه‌شناسی انتقادی در واقع وجدان بیدار جامعه‌شناسی حرفه‌ای است» (بوراوی ۱۷۶) یا «جامعه‌شناسی حرفه‌ای برای بقای خود نیاز دارد که به‌طور مستمر از طریق مسائلی که

جامعه‌شناسی‌های مردم‌مدار و انتقادی مطرح می‌کنند به چالش کشیده شو» (همان ۱۸۱). شاید توان گفت که خود جامعه‌شناسی حرفه‌ای، می‌تواند وجدان جامعه‌شناسی حرفه‌ای باشد. چون که جامعه‌شناسی حرفه‌ای در معنای وبری کلمه، بایستی براساس ارزش‌ها و مسائل عملی مهم و معنادار انجام شود. در روش‌شناسی وبری، نمی‌توان هر موضوعی را برای پژوهش برگزید. اول این‌که باید از دل مسائل علمی بیرون آمده باشد و در ضمن، با ارزش‌های عام فرهنگی مرتبط باشد. به عبارت دیگر، موضوع تحقیق، باید ارزش پژوهیدن داشته باشد (وبر، ۱۳۸۵).

۳. بوراوی معتقد است که جامعه‌شناسان و جامعه‌شناسی در ابتدا عزم خود را برای تغییر دنیای پیرامون خود در راستای استقرار عدالت اجتماعی، برابری، آزادی و جهانی بهتر جزم کرده بود. در حالی که اکنون، نظام دانشگاهی موجب مدرک‌گرایی و کانالیزه کردن دانشجویان در مسیر نردبان عناوین رسمی آکادمیک و دوری دانشگاهیان از گروه‌های مردمی شده است (بوراوی، ۱۷۰). به نظر می‌رسد، پیش از هر نوع کنش عملی به معنای بهبود زندگی فردی-جمعی و سیاست‌گذاری براساس ایده زندگی خیر و نیک، نیازمند پراکسیس نظری به معنای سنجش و فهم متأملانه واقعیت از طریق اندیشه مفهومی می‌باشیم. این سخن، به معنای پذیرش نوعی عقل‌گرایی و ایده آلیسم ساده‌انگارانه قرن هجدهمی نیست که گمان کنیم با صرف اندیشیدن و کاربست عقل، زندگی فردی و جمعی بهبود خواهد یافت، بلکه صرفاً تأکید و توجه بر این نکته است که تا چپستی واقعیت، تجربه و منطق دیالکتیک مدرنیسم (جهان ایده‌ها، ارزش‌ها و خیال‌ها) و مدرنیزاسیون (فرایندهای صنعتی شدن، شهری شدن، گسترش علوم، گسترش بازار و...) را شناسایی و فهم نکنیم، نزدیک شدن به گروه‌های مردمی چیز چندانی به دست نخواهد داد، چراکه نمی‌توان مسائل گروه‌های مردمی را دید و در قالب مفهوم، زندگی و مناقشات آن‌ها را اندیشه نمود.

۴. بوراوی منبع الهام خود در مورد مفهوم جامعه‌شناسی مردم‌مدار را عملکرد واقعی جامعه‌شناسان آفریقایی می‌داند. وی در این زمینه می‌گوید: «اصطلاح جامعه‌شناسی مردم‌مدار اختراعی آمریکایی است... در حالی که ما در مورد جنبش‌های اجتماعی نظریه‌پردازی می‌کردیم، جامعه‌شناسان در آفریقای جنوبی در حال ساختن جنبش‌های اجتماعی بودند» (بوراوی، ۱۸۸). خود بوراوی، آسیب‌های احتمالی هر چهار نوع جامعه‌شناسی را گوشزد نموده است (بوراوی، ۱۸۳-۱۸۴). یا این همه، هنگامی که بوراوی در سخنرانی‌های خود در دانشکده‌های علوم اجتماعی در دانشگاه تهران و دانشگاه علامه طباطبایی، اصحاب علوم اجتماعی را دعوت به جامعه‌شناسی مردم‌مدار می‌کند، به این انحرافات توجه لازم نمی‌کند. در حالی که باید توجه داشت که در صورت فهم ناصحیح و برخوردار غیرتأملی، جامعه‌شناسی مردم‌مدار به جامعه‌شناسی عوامانه، جامعه‌شناسی سیاست‌گذار به جامعه‌شناسی سیاست‌زده، جامعه‌شناسی انتقادی به پیکار

سیاسی و عمل‌زدگی، و جامعه‌شناسی حرفه‌ای به جامعه‌شناسی آسیب‌شناسانه/مهندسی دولت‌مدارانه و یا طرفداری از مدهای نظری بازار ترجمه مبدل خواهند شد.

۵. بوراوی از فمینیسم و طمالمات قومی - نژادی به‌عنوان نمونه جامعه‌شناسی انتقادی ذکر می‌کند. اما باید توجه داشت که مفاهیم نقد و انتقادی در اندیشه غربی و سنت عمده و اصلی دارد. یکی سنت نیچه - مارکسی که گاهی به تخریب و نظم‌زدایی و افشاگری تأکید می‌کند و دیگری سنت کانتی (وبر، دورکیم) که مبنا را بر سنجش، تمییز، تحلیل و فهم تجربی - علمی واقعیت قرار می‌دهد (فرهادپور، ۱۳۷۷).

راه امکان و تأسیس علوم اجتماعی، توجه و تأکید به اندیشه مفهومی و سنت انتقادی^۱ کانت - وبر است، تا امکان هرگونه جامعه‌شناسی انتقادی در سنت مارکسیسم، مکتب فرانکفورت، پسااستارگرایی و پسااستعماری و مطالعات فرهنگی میسر شود. در غرب نیز نظریه انتقادی، برپایه خردکانتی و واسازی و بسط اندیشه مفهومی، عقل‌گرایانه و سوژه خودآیین کانتی بوده است. به همین جهت، پیش از یا همزمان با پرسش جامعه‌شناسی «برای چه کسی؟» و جامعه‌شناسی «برای چه؟»، باید از «چیستی جامعه ایران» پرسید و حرکت نمود. البته، دقیق‌تر آن است که پرسیم «چیستی جامعه ایران برای چه و از منظر چه کسانی صورت می‌گیرد؟»

۶. بوراوی، جامعه‌شناسی حرفه‌ای و جامعه‌شناسی سیاست‌گذار را ذیل معرفت مبتنی بر عقلانیت ابزاری و جامعه‌شناس انتقادی و مردم‌مدار را ذیل معرفت مبتنی بر عقلانیت ارزشی و بازتابی می‌گنجاند و در تداوم سنت انتقادی مکتب فرانکفورت دعوت به معرفت/جامعه‌شناسی بازتابی می‌کند که در آن هم مبانی ارزشی و غایات جامعه و هم مبانی ارزشی حرفه جامعه‌شناسی به زیر سؤال برده می‌شود. در کشورهای اروپایی و آمریکایی، ساختار سراسر بین و همه‌جا گسترده نظم و عقلانیت ابزاری سرمایه‌داری بازار و غلبه اندیشه مفهومی، به‌راستی به قفس آهنینی بدل شد که نتیجه آن ظهور و انفجار «میل» (فروید، ۱۳۸۲ و دلوز و گاتاری در «ضد ادیپ: سرمایه‌داری و اسکیزوفرنی»، به نقل از گلن وارد ۱۳۸۴)، نقد سیطره عقلانیت تکنولوژیک و تولید کاذب نیازها (۱۳۵۰ مارکوزه)، و طرح نظریه «خرد ارتباطی» (Habermas, 1988: 48-56) بود. نیچه نیز به نقد درک کانتی از سوژه، عقلانیت و اندیشه مفهومی می‌پردازد. او تأکید دارد مفهوم‌سازی بدون خشونت و سرکوب رخ نمی‌دهد. به تعبیر نیچه، «بنای سترگ مفاهیم، نشانگر نظم خشک و دقیق مقابله‌رومی است» (اباذری ۱۳۹ - ۱۴۰). آدورنو نیز در ادامه همین سنت نیچه‌ای، این‌تر را مطرح می‌کند که «کل، کذب بوده و

1. Critic

توهمی بیش نیست» و در فرایند عمل مفهوم‌سازی و کل‌سازی، بسیاری از افراد، گروه‌ها و پدیده‌ها گم و محو می‌شوند و حضور ندارند و ساحت‌های نااندیشه را تشکیل می‌دهند (فرهادپور، ۱۳۸۲: ۷۱). اما مسئله در ایران از قضا، نیل به برخورداری از همان عقلانیت «ابزاری» و «استراتژیک» است. این گزاره، به معنای بی‌توجهی به عقلانیت و معرفت‌بازتابی، انتقادی و ارتباطی نیست. بلکه تأمل بر این مسئله است که آیا در جامعه و مدرنیته ایرانی، «نظم عقلانی» آن‌قدر فربه شده تا بخواهیم به نظم‌زدایی و شورش علیه این قفس آهنین بزنیم؟ مسئله مهم و واقعی روشنفکران، نیروهای اجتماعی، دولت‌مردان و مدعیان توسعه و برنامه‌ریزی در جامعه ایران، بایستی توجه به هم‌زمانی و درهم‌بودگی «نظم» و «تضاد» و دیدن و شنیدن صدای «اقلیت‌ها»، «فرودستان»، «حاشیه‌نشین‌ها» و «مطرودین» فرهنگی برآمده از نظم سیاسی-اجتماعی باشد.

۷. با جابه‌جایی در گزاره‌های اصلی و فرعی موجود در مقاله بوراوی، این ایده او را به‌عنوان یک دانشجوی علاقه‌مند برجسته می‌کنیم: جامعه و علوم اجتماعی در ایران، پیش از هر چیز، نیازمند جامعه‌شناسی حرفه‌ای است. بدین ترتیب، در این نوع جامعه‌شناسی، ابتدا به توصیف دقیق، غنی و شرح کرانمند از چرایی، چگونگی و پیامد یک «واقعیت» آن‌طور که هست - نه آن‌طور که منافع و ارزش‌هایمان می‌خواهد باشد - می‌پردازیم و سپس مبنای هرگونه سیاست‌گذاری، نظم‌زدایی و پراکسیس سیاسی و ارتباط با مردم و جامعه مدنی را، بر «دانش تجربی و واقع‌گرایانه» قرار می‌دهیم. این ایده، در تولید هر دو نوع دانش و جامعه‌شناسی موسوم به «رسمی و دولتی» و «انتقادی - مارکسیستی» به‌کاربستگی است.

۸. سنخ‌شناسی بوراوی را به شکلی دیگر فرموله می‌کنیم. بوراوی بین «تساظر»، «مصلحت‌گرایی»، «بصیرت اخلاقی» و «حقیقت‌وفایی» تمایز قائل می‌شود. برمبنای درک و بری از منطق علوم اجتماعی و فرهنگی هرگونه مصلحت‌گرایی (کاربردی/ مفید بودن) در جامعه‌شناسی سیاست‌گذار، «بصیرت اخلاقی و هنجاری» در جامعه‌شناسی انتقادی و «حقیقت‌وفایی» در جامعه‌شناسی مردم‌مدار، با توجه به اصل نبرد رب‌النوع‌های ارزشی نیچه (وبر، ۹۹: ۱۳۸۶) و اصل تمایز دانش - ارزش و تمایز منطقی قضاوت ارزش‌گذارانه با علم تجربی، بایستی برپایه «اخلاق مسئولیت» یعنی همان بررسی علمی و تجربی پیامدهای اهداف، ارزش‌ها و وسایل استوار باشد.

لذا، برخلاف نظر بوراوی که قائل به علوم اجتماعی یک پارچه و یک‌دست نیست (۱۹۱)، بر این باوریم که برمبنای معرفت‌شناسی و روش‌شناسی و بری، ما «یک» نوع دانش جامعه‌شناسی علمی داریم؛ جامعه‌شناسی حرفه‌ای با ریط‌های ارزشی متفاوت جامعه‌شناسان - که این ارزش‌ها در عمل، درهم تنیده‌اند: عده‌ای به دانش و علم اهمیت و ارزش می‌دهند، عده‌ای به گروه‌های مردمی، عده‌ای دیگر به سیاست و سیاست‌گذاری در توسعه و سرانجام عده‌ای به

فردستان و اقلیت‌ها، که همگی این ربط‌های ارزشی، مربوط به لحظه پیش‌علمی و پس‌علمی تحقیق می‌باشد. در میان این دو وضعیت، لحظه علمی را داریم که هر چهار نوع جامعه‌شناسی با چهار نوع ربط ارزشی خاص خود، باید به منطق و اصول عینی آن متعهد باشند، وگرنه جامعه‌شناسی نیستند و به عرصه‌های امر ایدئولوژیک - اخلاقی، امر سیاسی / دولت‌مردانه، و امر روشنفکرانه / پیامبرانه و دنیای مصلحین اجتماعی، تعلق می‌گیرند.

بنابراین باید توجه داشت که تحلیل علمی مطلقاً «عینی» از فرهنگ و پدیده‌های اجتماعی وجود ندارد؛ یعنی تحلیل براساس ارزش‌های محقق که معناداری و اهمیت فرهنگی دارد برگزیده می‌شود و گریزی از گزینش بخشی از واقعیت براساس اهمیت آن نیستیم (ویر، ۱۱۵: ۱۳۸۴). اگرچه می‌توان در عرصه‌های مختلف به انواع پراکسیس پرداخت. اما در پراکسیس علمی باید مراقب نقش‌های دیگر بود و مرزهای باریک و نامریی را پایید و بین مارکس و فوکو مبارز و مارکس و فوکو تحلیل‌گر این همانی برقرار ننمود، هرچند که پایه و اساس کنش علمی آن‌ها در حوزه کارگران و زندانیان، مبتنی بر فهم و تحلیل آن‌ها از چیستی، چگونگی و چرایی صورت‌بندی اجتماعی و گفتمانی می‌باشد. لذا، لحظه فهم «چیستی و هست» بر لحظه «باید و تجویز» برای عمل و پراکسیس خیابانی تقدم دارد. برخلاف ایده جامعه‌شناسی مردم‌مدار مورد نظر بوراوی، دغدغه جامعه‌شناسی در درجه اول، فهم معنای فرهنگی - تاریخی پدیدارهای اجتماعی و تبیین تفهیمی کنش آدمیان است و نه «دفاع از جامعه مدنی و امر اجتماعی». (بوراوی، ۱۹۳). البته همان‌طور که گفته شد بوراوی این‌گونه تجویزها را برای جامعه و علوم اجتماعی در آمریکا طرح می‌کند وگرنه در جامعه ایران، رفتن جامعه‌شناسان و بردن جامعه‌شناسی به سنگفرش‌های خیابان، عمدتاً به «مقاومت‌های شکننده» و «دانشگاه سیاست‌زده و آشفته» ختم خواهد شد. ما در این لحظه تاریخی، فاصله زیادی با این آرزوی تأمل‌برانگیز بوراوی داریم: «من به روزی می‌اندیشم که جامعه‌شناسان و گروه‌های مردمی با هم و در کنار یکدیگر به بررسی مسائل جامعه بپردازند و به یک جریان واحد تبدیل شوند (همان، ۱۹۶). اما حقیقتی در تز مایکل بوراوی نهفته است که با ارزش‌های انسانی سروکار دارد و آن اهتمام به پیوند نظریه و پژوهش با مسائل بشری و رنج‌های ستمدیدگان است. این سویه از جامعه‌شناسی مردم‌مدار، کلاً همخوان و سازگار با بینش وبر به تحقیقات در علوم فرهنگی - اجتماعی است. چراکه بسا بر جامعه‌شناسی حرفه‌ای در تعبیر وبر، هرچیزی ارزش پژوهش کردن ندارد و باید با ارزش‌ها و مسائل مهم فرهنگی - اجتماعی جامعه مرتبط باشد. وبر در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» نمونه بسیار مناسبی برای جامعه‌شناسی حرفه‌ای ارائه می‌دهد که در ضمن، نوعی جامعه‌شناسی انتقادی ظریف و عمیق و البته تراژیک است. وبر در این تحلیل تجربی و نه

تجربه‌گرایانه، زشتی حضور‌گریزناپذیر، سنگین و ماندنی سرمایه‌داری را در سطور پایانی اثر بزرگش به تصویر می‌کشد و با تشبیه آن به «قفس آهنین»، پیش‌بینی می‌کند که چگونه این طفل به ظاهر معصوم، بی‌نیاز از محرک‌های دینی اولیه‌اش، به‌طور خود-مرجع و درون‌ماندگار به رشد غول‌آسای خود ادامه خواهد داد (و بر ۱۳۷۱: ۶۰-۸۰).

تأکید بر جامعه‌شناسی حرفه‌ای به معنای غفلت و ندیدن کاستی‌های این نوع دانش نیست و نباید با جامعه‌شناسی دولت‌مردانه، رسمی و محافظه‌کار یکی گرفته شود. در ایران، بیشتر با دومی روبه‌رو هستیم و به همین دلیل نیز مسئله ما به لحاظ تاریخی، همچنان استقلال دانشگاهی است و گشودن فضایی برای رشد و نمو دانش در برابر قدرت و بیرون آمدن آن از شکل زائده و طفیلی قدرت. به نظر می‌رسد که ترکش نقد بوراوی، عمدتاً به جامعه‌شناسی دولتی و محافظه‌کارانه اصابت می‌کند که در آن، بار تعهد انسانی در قبال گروه‌های مردمی، اقلیت‌ها و فرودستان به زمین گذاشته شده است.

منابع

- آزادارمکی، تقی (۱۳۷۹) *اندیشه‌نوسازی در ایران*، انتشارات دانشگاه تهران.
- آزادارمکی، تقی (۱۳۸۶) *علم و مدرنیته ایرانی*، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- بوراوی، مایکل (۱۳۸۷) *درباره جامعه‌شناسی مردم‌مدار*، ترجمه نازنین شاهرکنی، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هشتم، ش ۱.
- توفیق، ابراهیم (۱۳۸۶) *بحران علوم اجتماعی و نظریه‌پسااستعمار*، مقاله در دست چاپ.
- فرهادپور، مراد (۱۳۷۷) *عقل افسرده*، نشر هرمس.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۲) *بادهای غربی*، نشر هرمس.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲) *تمدن و ناخوشایندی‌های آن*، ترجمه امید مهرگان، گام نو.
- گلدمن، لوسین (۱۳۸۱) *کانت و فلسفه معاصر او*، ترجمه پرویز بابایی، مؤسسه انتشارات نگاه.
- وارد، گلن (۱۳۸۴) *پست مدرنیسم*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، نشر قصیده‌سرا.
- وبر، ماکس (۱۳۷۱) *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالمعبود انصاری، انتشارات سمت.
- وبر، ماکس (۱۳۸۶) *دانشمند و سیاست‌مدار*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، انتشارات دانشگاه تهران.
- وبر، ماکس (۱۳۸۴) *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، نشر مرکز.
- مارکوزه، هربرت (۱۳۵۰) *انسان تک‌ساحتی*، ترجمه محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر.
- مرادی، علی (۱۳۸۸) *ظهور و تکوین علوم انسانی در غرب*، در علوم انسانی و ماهیت تمدن‌سازی آن، به اهتمام علی خورسندی طاسکوه، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- Burawoy, Michael (2005) Respon to: Public Sociology: Populish Fad Or Path To Renewal "The BritishFournal Of Sociology (2005) Volum 56. Issue 3.
- محمدجواد اسماعیلی، دانشجوی دکترای تربیت مدرس است.

esmaili57@gmail.com